

اشتباه چپ قدیم در باب برابری

✉ آنتونی گیدنز*

مترجم: علی مرشدی زاد

چکیده:

گیدنز در این مقاله دو ادعای اساسی نویسندگان چپ قدیم را زیر سؤال می‌برد: یکی این که نابرابری در همه‌جا رویه افزایشی است و دیگری این که جهانی شدن عامل اصلی آن است. به عقیده او تنها با اتخاذ رهیافت «راه سوم» است که می‌توان با شکل‌های نابرابری قابل مشاهده در کشورهای صنعتی امروز به مقابله برخاست و بالاخره این که برای مبارزه با نابرابری‌هایی که در اطراف خود می‌بینیم، راهبردهای قدیمی نه تنها ناکارآمدند بلکه تا حدودی نتایج معکوس هم دارند.

موضوع نابرابری یکی از مهم‌ترین سؤالاتی است که موجب تفرقه در میان چپ‌گرایان معاصر شده است از رهگذر همین مسئله است که تضاد بین چپ‌گرایان سنتی‌تر و سوسیال‌دموکرات‌هایی که به دنبال نوسازی و برطرف‌سازی مسأله «راه سوم» هستند، عمقه می‌شود. منتقدان «راه سوم» را راهی می‌دانند که دستخوشی‌های اصلی چپ را به دست فراموشی می‌سپارد. ادعا این است که توتی بلو و دیگر نوسازان چپ میانه‌چینی شدن را به عنوان یک وضعیت موجود پذیرفته‌اند. حال آنکه جهانی شدن به طوری روزافزون نابرابری ایجاد می‌کند و شکاف میان برندگان و بازندگان را گسترش می‌دهد. سیاستمداران «راه سوم» سرنوشته خود را به سرنوشته برندگان گرده می‌زنند و در عوض برای بازماندگان چیزی ندارند؛ نروتمند و فقیر، فقیرتر می‌شود. در ادامه چنین استدلال می‌کنند که نابرابری را تنها در صورتی می‌توان مهار کرد که از نظام‌های رفاهی موجود دفاع کنیم و نیز در تقابل با تأثیرات بازار در جهت ایجاد قطب‌های متضاد [اجتماعی] از نقش محدودکننده دولت حمایت کنیم.

هم‌اکنون این بحث در کشورهای مختلف جریان دارد. این موضوع در بریتانیا برجستگان سابق و متعدد مارکسیسم امروز را در مقابل حزب کارگر جدید قرار داده است. همین بحث است که در سطح وسیع‌تر یعنی در سطح اروپا بین‌مایه مخالفت لاسکار لاچونتین، و بسیاری دیگر از اعضای SPD، با گره‌دادن شهود است.

من در اینجا مایلیم به دو ادعای اساسی که بیشتر نویسندگان چپ قدیمی مطرح می‌کنند ایراد وارد کنیم. آن دو عبارتند از اینکه اولاً نابرابری در همه جا رو به افزایش است و دیگر اینکه جهانی شدن عامل اصلی آن است. اما همچنین مایلیم که در مورد بحث نابرابری ادعای تازه‌ای را عنوان کنیم؛ ادعای من این است که تنها با اتخاذ رهیافت «راه سوم» است که می‌توان با شکل‌های نابرابری قابل مشاهده در کشورهای صنعتی امروز به مقابله برخاست. تنها یک رهیافت «راه سوم» است که می‌تواند برای نهادهای دولتی و حکومت فعال نقش مؤثری را در پیشبرد عدالت اجتماعی از نو کشف کند و بالاخره اینکه برای مبارزه با نابرابری‌هایی که در اطراف خود می‌بینیم، راهبردهای قدیمی نه تنها ناکارآمدند بلکه تا حدودی نتایج معکوس هم دارند.

سوسیال‌دموکرات‌ها نه تنها در رهیافت خود، بلکه در برابری از خویش نیز باید تجدینظر کنند. «مسئله‌طلبی» به هر قیمت» که دیزلمانی چپ‌گرایان را جذب خود کرده بود، دیگر آینه‌ای ندارد. مایکل وولز فیلسوف سیاسی در یکی از شماره‌های مجله Dissent (زمستان ۱۹۹۸) این نکته را بسیار خوب بیان کرده است: «آن نوع برابری سلفه جنبه بد آرمانیست چپ قدیم است...، تعارض سیاسی و رقابت برای کسب رهبری، همیشه زمینه‌ساز نابرابری در قدرت است و فعالیت بازگانی بی‌سسته زمینه نابرابری‌های اقتصادی را فراهم می‌آورد... این امری اجتناب‌ناپذیر است، مگر اینکه در زندگی عادی [مرد] به نحوی بی‌پایان دخالت چارانه کنیم. این اشتباه تاریخی جمع‌کننده بود که ما [چپ‌گرایان] بهای سنگینی برای آن پرداخته‌ایم...»

نوگرایان سوسیال‌دموکرات باید به دنبال رهیافتی باشند که این امکان را فراهم آورد که برابری با تکنوکراسی و تنوع در شیوه زندگی قابل جمع باشد. آنها همچنین باید این مطلب را بیفزایند که لیبرال‌های کلاسیک در تشخیص تضادها موجود میان آزادی و برابری به راه صواب رفته‌اند. ما باید به فهم پویایی از برابری برسیم و بر فرصت‌ها تأکید نماییم. بیش از آنچه چپ‌گرایان در گذشته تأکید کرده‌اند، اما نابرابری فرصت بر توزیع مجدد لایات دارد (و این عمدتاً بین دلیل است که برابری فرصت‌ها برای یک نسل به معنای نابرابری نتایج برای نسل بعد است. نباید امکان نروتمند شدن را از مردم گرفت (زیر چنین کاری به معنای گرفتن انگیزه از استعدادهای خاص و استثنایی است) اما باید این مطلب را بیفزاییم که اگر ثروت در دست عدای اندک ثابت بماند فرصت‌های دیگران کاهش خواهد یافت.



چپ‌گرایان قدیم، نگاه افزایش نابرابری اقتصادی را به گردن جهانی شدن - مخصوصاً گسترش تجارت آزاد جهانی - می‌اندازند چرا که گمان می‌کنند این تجارت آزاد جهانی است که به کارگران دارای مهارت کمتر در یک کشور اجازه می‌دهد تا بازار کارگران کشور دیگر را «بشکنند»



برای مبارزه با نابرابری‌هایی که در اطراف خود می‌بینیم، راهبردهای قدیمی نه تنها ناکارآمدند، بلکه تا حدودی نتایج معکوس هم دارند

سوسیال دموکرات‌هایی که به دنبال نوسازی هستند، باید رهیافتی را اتخاذ کنند که بر مبنای آن، برابری تکنوکراسی و تنوع در شیوه زندگی قابل جمع باشد

ما باید به فهم پویاتری از برابری برسیم و بیش از آن چه چپ‌گرایان در گذشته تأکید کرده‌اند، بر فرصت‌ها تأکید کنیم

هنگامی که به آمار مربوط به نابرابری نظر می‌افکنیم، تصویری را می‌بینیم بيجدهتر از آنچه مبتنی بر موضع چپ قدیم است یا به ارزیابی به عمل آمده براساس آمارهای معمول، نابرابری درآمد در بیشتر کشورهای صنعتی افزایش یافته است و بریتانیا یکی از بالاترین سطوح نابرابری را داراست. اما در برخی از کشورها - به عنوان مثال ایتالیا - به نظر می‌رسد که نابرابری درآمد کاهش یافته باشد. ایالات متحده از حیث توزیع درآمد، نابرابرترین جامعه در میان تمامی جوامع پیشرفته است. بر طبق برخی محاسبات، نسبت مردمی که در ایالات متحده در فقر زندگی می‌کنند - یعنی درآمدی کمتر از نصف متوسط درآمد را دارند - پنج برابر بیش از نروژ و سوئد و سه برابر بیش از آلمان است. با وجود این، نابرابری درآمد در آمریکا طی چهار سال گذشته رو به کاهش گذاشته و تعداد مردمی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند تنزل یافته است. سهم کلی سیاهان و اسپانیایی‌تبارها از درآمد از سال ۱۹۹۴ تاکنون چهارده درصد افزایش یافته است. شواهدی، هرچند مورد مناقشه - وجود دارد که نشان می‌دهد شرایط زندگی فقیرترین گروهها در بریتانیا نیز طی حدود دو سال گذشته بهبود یافته است. از سوی دیگر در چند کشور اروپای قاره‌ای مانند آلمان نسبت مردمی که در فقر زندگی می‌کنند افزایش یافته است.

در حالی که نابرابری اقتصادی به طور کلی رو به افزایش بوده است، دیگر لشکال نابرابری چنین نبوده‌اند. در برخی جنبه‌ها، عکس این مطلب صادق است. نسبت به گذشته، زنان از حیث اقتصادی و نیز اجتماعی و فرهنگی به برابری بیشتری با مردان دست یافته‌اند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که مطالبه برابری اجتماعی نیز افزایش یافته است. چنانکه آن فیلیپس، استاد نظریه جنسیت در مدرسه اقتصادی لندن در کتاب جدید خود، کدام برابری‌ها اهمیت دارند؟ اشاره دارد: «صورتی که مردم امروزه بیش از گذشته به برابری اهمیت می‌دهند، آنها بر مساوات بیشتر تأکید می‌ورزند (چه چیز باعث می‌شود که او خود را برتر از من بدانند چرا او فکر می‌کند که می‌تواند به من بگوید چه کند؟) کمتر زیر بار موضعی فرودست می‌روند و نیز کمتر پیش می‌آید هرچه را مقامات می‌گویند بپذیرند.»

چپ‌گرایان قدیم نگاه افزایش نابرابری اقتصادی را به گردن جهانی شدن - مخصوصاً گسترش تجارت آزاد جهانی - می‌اندازند چرا که گمان می‌کنند این تجارت آزاد جهانی است که به کارگرانی دارای مهارت کمتر در یک کشور اجازه می‌دهد تا بازار کارگران کشور دیگر را «بشکنند». با وجود این، اختلاف‌های مربوط به درآمد تنها - و یا حتی عمدتاً - در صحنه‌ای که تجارت در آنها اهمیت دارند، رشد نکرده‌اند. تقریباً به قطع می‌توان گفت که تحول فن لوری مطمئناً از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. گسترش فن لوری اطلاعات باعث کاهش تقاضا برای کارگران کمتر ماهر می‌شود و در نتیجه فرصت‌های شغلی و دستمزد آنها نیز کاهش می‌یابد. در عین حال، کارگران صاحب صلاحیت می‌توانند بهره‌وری و قدرت کسب درآمد خود را افزایش دهند.

اما این تمامی داستان، یا حتی بخش اعظم داستان نیست. یکی از نظام‌مندترین تحقیقات موجود درباره ایالات متحده نشان می‌دهد که افزایش نابرابری در آن کشور از سال ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۶ بیشتر معلول عوامل دیگری بوده است: عواملی از قبیل افزایش شغل خانوادگی که دو نان‌آور دارند، افزایش تعداد اعضای بدون فرزندی که به ایجاد اقتصادی موفق‌اند و رشد ارزش دارایی‌های سرمایه‌ای مانند مسکن، سهام و سرمایه‌های سبز. بر طبق این تحقیق از سال ۱۹۶۹ کمتر از سی درصد افزایش نابرابری در ایالات متحده، حاصل افزایش نابرابری در میزان دروغی کارگران بوده است.

افزون بر این، باید تحقیقات اخیر درباره فقر و چرخه زندگی را نیز در نظر گرفت. آمارهای معمولی درخصوص نابرابری و فقر به صورت مجموع سالانه جمع‌آوری می‌شوند؛ این آمارها هیچ اطلاعاتی درخصوص این که طی این مدت چه اتفاقی برای افراد می‌افتد، به دست نمی‌دهند. بیشتر رهیافت‌ها فرض را بر این نهاده‌اند که فقر وضعیتی طولانی مدت است، حتی تقریباً تمامی مطالعات ژرفایی درخصوص افراد نیز به جای آن که به حرکت برای خروج از فقر توجه کنند، به حرکت به سوی فقر نظر داشته‌اند.

امروزه داده‌های مربوط به تعدادی از کشورها نشان می‌دهد که فقر برای بسیاری از کسانی که آن را تجربه کرده‌اند، وضعیتی دائمی نیست که نیازمند برنامه‌های بلندمدت مددکاری اجتماعی باشد. تعداد بسیار زیادی از مردم از فقر رهایی می‌یابند، اما همچنین تعدادی بیش از آنچه معمولاً به تصور می‌آید، فقر را در مقطعی از زندگی خود تجربه کرده‌اند. لوتو لازوینگ و استقلن لایفمید مؤلفان کتاب

جدیدی در زمان یاز فقر در دولت‌های رفاهی غرب (چاپ دانشگاه کمبریج) با استفاده از تعریف فقر به عنوان درآمدی مساوی ۵۰ درصد یا کمتر از پنجاه درصد متوسط درآمد دریافتند که بیش از سی درصد شهروندان آلمان غربی بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۴ حداقل یک سال فقیر بوده‌اند. این رقم درواقع سه برابر جاکتر تعداد فقیر در هر سال است. آثی که از فقر خلاصی یافته‌اند به طور متوسط بیش از سی درصد از خط فقر بالاتر رفته‌اند.

چنان که چن هیژو و همکارانش در مرکز مطالعات محرومیت اجتماعی ال. اس. ای. نشان داده‌اند ما باید در تفسیر این یافته‌ها دقت به خرج دهیم. این یافته‌ها برای کسانی که خواستار کنار نهادن فقر به عنوان یک موضوع بحث هستند و یا کسانی که به دنبال ثمری برای کاستن از نظام‌های رفاهی هستند، ذاری چالنه هستند. در تحقیق مربوط به آلمان، بیش از نیمی از کسانی که از فقر گریخته‌اند حداقل برای یک سال طی دوره ده ساله مورد مطالعه، به زیر خط فقر بازگشته‌اند.

با وجود این، این‌گونه تحقیقات دلالت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند. چپ‌گرایان به طور سنتی قریبان را قریب‌ان نیروهای اجتماعی وسیع‌تر دانسته‌اند. و درواقع افراد بسیاری وجود دارند که احساس می‌کنند در دام شرایط زندگی خود افتاده‌اند و هیچ راهی برای بهبود آن شرایط نمی‌یوانند پیدا کنند. کسی که از لحاظ صلاحیت فنی ضعیف است اگر از پنجاه سالگی به بعد شغل خود را از دست بدهد، شاید برای اشتغال مجدد، بختچندانی نداشته باشد. با وجود این حتی در میان آنکه دچار فقر مزمن‌اند، کم‌اند کسانی که به گونه‌ای متفاوتانه شرایط زندگی خود را بداندند. سیاست‌گذاری حتی‌الامکان باید بر مبنای کتس باقوف محرومان صورت گیرد. به عنوان مثال برای ریسکن به این هدف که برخی مردم به‌شروعی دیگر روی می‌آورند، شاید برنامه‌های اختیاری خرد (نوام‌های کوچک، معمولاً هزار دلار یا کمتر) موثرتر از پرداختن مقرری‌های معمول باشد. این تحقیق همچنین بر اهمیت بنادین بازارهای کار بویا که دسترسی به شغل را به خوبی میسر می‌سازد، مهر تایید می‌زند. سیاستمداران «راه سوم» حق دارند که در امر اصلاحات رفاهی بر نقش بازار کار بسیار تأکید کنند. مانند مورد بریتانیا، ایالات متحده، کانادا و هلند. جامعه‌ای که دارای نسبت بالایی از جمعیت شافل باشد، می‌تواند برای مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و حمایت اجتماعی از افراد آسیب‌پذیر، بیشتر هزینه کند.

به علاوه باید دانست که دولت، از جمله دولت رفاه، همواره حلال مشکل نابرابری نیست، بلکه جیسا خود در مواردی بخشی از مشکل باشد. چپ‌گرایان سنتی بر این عقیده‌اند که بازار به وجود آورنده نابرابری‌هاست و دولت است که باید به جبران آن بپردازد. با وجود این، بازار اگرچه به وجودآورنده نابرابری‌هاست، گاه، چنان که سیاست‌های «راه کار» نشان می‌دهند، می‌تواند به کاهش آن نیز مدد رساند. برعکس، حتی دولت‌های دموکراتیک و دارای انگیزه‌های مناسب نیز ممکن است نابرابری‌هایی ایجاد کنند و به نتایج ناپذیرانه‌ی به بار آورند. چنان که کلاوس لوفه به عنوان یک جامعه‌شناس می‌گوید، به توالی‌هایی که از چپ‌گرایان انتقاد می‌کنند، باید در مورد این نکته حق داد که دولت‌گرایی مغربا اغلب به وجودآورنده خلق و خوی وابستگی، بی‌عملی، رانت‌خواهی، کاذب‌نژای، حمایت‌گرایی، اقتدارگرایی، کلی‌مسئگی، بی‌مسئولیتی مالی، اجتناب از حسابرسی، فقدان ابتکار و خصومت ورزیدن نسبت به ابتکارات است و چه سزا که به فساد نیز بینجامد و اغلب اوقات نیز هر دو طرفاً یعنی هم مدیران و هم ارئب‌پرچوج به این رفتاریل اوده می‌شوند.

سوسپال دموکرات‌ها به طور سنتی، راه‌حلی ساده و به لحاظاً اخلاقی منجابت‌کننده را برای نابرابری ارائه داده‌اند: از توانمندان بگیردی و به فقیران بدهدی. چه کسی می‌توانست با این اصل مخالفت کند؟ من اعتقاد ندارم که چپ‌گرایان می‌توانستند یا می‌بایست با آن مخالفت ورزند. اما معتبر شمردن این اصل هم دشوارتر از آن است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد.

قبل از هر چیز باید تصمیم گرفت که چه کسی «توانمند» است. قضاوت در مورد بیل گیتز [ساجاب

شرکت مایکروسافت] و دیگر میلیاردرها چندان به دشواری بر نمی‌خورد، اما از آنجا که به مالیات بر درآمد مربوط می‌شود، اگر قرار باشد که با استفاده از مقوله «توانمند» عواید قابل ملاحظه به دست آید و اقبالیات مهمی درخصوص توزیع مجدد [توزت] انجام شود، در آن صورت این مقوله باید تعداد زیادی از اشخاص «صرفاً مرده» را در برگیرد. آنان که در مقوله «توانمند» می‌کنند همگی‌تر از کسانی هستند که در مقوله «فقیر» قرار می‌گیرند. همچنین ثروت را نیز همانند فقر باید در طول مدت زندگی منظر قرار داد. برخی از مردم در ابتدای زندگی، ثروتمند می‌شوند و برخی دیگر بسیار دیرتر از آن. مردم ممکن است ثروتی به دست آورند و سپس بخشی یا تمامی آن را از دست بدهند. ثروت همانند فقر چهره‌های بسیار دارد. مالیات بر ثروت و وارث به علاوه انگیزه‌های نوع‌نومستانه باید نقش اساسی در مقابله با امیثارات

یکی از ویژگی‌های بنیادین قرارداد اجتماعی جدید که سیاست «راه سوم» پیشگام آن است این است که «هیچ حقی بدون مسئولیت وجود ندارد» این حکم، باید در مورد هر کس، اعم از فقیر و غنی به اجرا درآید

باید از تکیه زیاد بر مالیات‌هایی که مانع تلاش و ابتکار هستند، مثل مالیات پردرآمد و شرکت‌ها بکاهیم

اقتصادی ایفا کنند. در مورد برخی گروه‌های ثروتمند، دیگر راهبردهای مالیایی مانند راهبردهای مربوط به خیارهای سهام، گزینه‌های مالیایی و مصونیت از مالیات می‌تواند مناسب باشد. اما سوسپال دموکرات‌ها باید خود را از این ایده فارغ سازند که بیشتر مشکلات اجتماعی را می‌توان با افزایش مالیات به بیشترین میزان ممکن حل کرد. در وضعیت‌های معینی عکس این قضیه صادق است. در این مورد کاهش مالیات ممکن است به عدالت اجتماعی بینجامد. کاهش مالیات اگر با دقت انجام گیرد می‌تواند باعث افزایش سرمایه‌گذاری شده سود و درآمد خاصی بیشتری به بار آورد. بدین ترتیب در اقتصاد سطح کلان، مبنای مالیایی بیشتری فراهم می‌آید. از دیگر راهبردهای کاهش مالیات نیز می‌توان استفاده کرد مانند اعترافات مالیات بر درآمد کسب شده که تودموکرات‌های ایالات‌متحده پیشگامان آن بودند و در بریتانیا به عنوان اعتبار مالیاتی، خانوادهداری شافل تبدیل و اعمال شد.

این تاکتد یا تکیه مستمر بر مالیات‌گیری به عنوان ابزار توزیع مجدد سازگاری دارد. اگر قرار باشد که به سیاست‌های همگانی و رفاهی کمک مالی شود و نابرابری اقتصادی تحت کنترل درآید، سوسپال دموکرات‌ها ناچارند میزان قابل ملاحظه‌ای از عواید مالیاتی را حفظ کنند. مالیات تصامعی بر درآمد باید نقشی در کاهش نابرابری‌ها ایفا کند، اما نظراً نه معقول و نه ضروری است که به نظام‌های به شدت تصامعی گذشته بزرگرویم، به طور کلی، باید همچنان از تکیه زیاد بر مالیات‌هایی که مانع تلاش و ابتکار هستند، مثل مالیات بر درآمد و شرکت‌ها، بکاهیم. تلاش برای ایجاد مبنای مالیاتی از طریق سیاست‌هایی که برای به حداکتر رساندن اشکال اشتغال طراحی شده‌اند، رهیافتی معقول است و البته تأکید عمده سیاست «راه سوم» نیز بر همین رهیافت است. دیگر نمی‌توان به سیاست‌گذاری اجتماعی و اقتصادی به عنوان اجزائی متمایز از یکدیگر پرداخت.

نهایت اینکه باید این مطلب را یادرفت که ساز و کارهایی جدید برای «محروم‌سازی اجتماعی در بالا». قرار تعججان از مسئولیت‌های مالی و اجتماعی خود، همانند باین وجود دارد. یکی از ویژگی‌های بنیادین قرارداد اجتماعی جدید که سیاست «راه سوم» پیشگام آن است این می‌باشد که هیچ حقی بدون مسئولیت وجود ندارد». این حکم باید در مورد هر کس، اعم از فقیر و غنی به اجرا درآید.

بدین ترتیب رهیافت «راه سوم» را بدین‌گونه خلاصه می‌کنیم:

- این رهیافت، تکرشی مثبت نسبت به جهانی شدن دارد اگرچه آن را فارغ از انتقال نیز نمی‌گذارد. جهانی شدن سرچشمه عمده نابرابری‌های جدید نیست.
- این رهیافت با تأکید بر یک مدل بومیی مساوات‌گرایی، هم به برابری و هم به نکتزگرایی می‌پردازد.
- رهیافت «راه سوم» می‌کوشد پاسخی برای الگوهای متغیر نابرابری ارائه دهد. قریبان امروز همانند فقیران گذشته نیستند؛ آنها به طور نسبی مثلاً کودکان و والدین مجرد بیشتری و ساجوردگان کمتری را دربر می‌گیرند. ثروتمندان نیز به همین ترتب همانند گذشته، باقی نمانده‌اند.
- این رهیافت می‌پذیرد که نظام‌های رفاهی موجود و ساختار وسیع‌تر دولت تنها ابزار حل مشکلات نیستند، بلکه گاه منبع این مشکلات نیز هستند.
- رهیافت راه سوم تأکید دارد که سیاست‌گذاری اجتماعی و اقتصادی ثاباً با هم پیوند دارند. هزینه‌هایی که برای امور اجتماعی پرداخت می‌شوند باید برحسب پیامدهایشان برای کل اقتصاد مورد ارزیابی قرار گیرند.
- این رهیافت همراه با تأکید بر اصلاح بازار کار بر رفاه فعل نیز تأکید می‌ورزد.
- این رهیافت هم‌خود را معطوف ساز و کارهای محروم‌سازی در پایین و بالا می‌سازد. باز تعریف نابرابری در پیوند با محروم‌سازی در هر دو سطح بالا و پایین با برداشتی بویا از نابرابری همچنان است.

پانویس :

- * این مقاله بر مبنای سخنرانی سالانه گیتز در شورای تحقیقات اقتصادی و اجتماعی که در ۲۱ اکتبر سال ۱۹۹۹ در لندن ایراد شده تهیه گردیده است.

منبع مقاله:

New statesman, London: Oct, 1999
۱) Anne Phillips, which Equallies Matter? Polity Press